در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۸۷
کتاب البیع بر اساس تحریر الوسیله 2

جلسه 62

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال به روایت «إِنَّمَا يحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يحَرِّمُ الْكَلَام»

بحث رسید به یک روایت معروف و مهم؛ روایتی که در کافی، ج5، ص201، حدیث6، باب الرجل یبیع ما لیس عنده؛ یعنی عنوان باب این است که کسی مالی را می‌فروشد که این مال، ملک او نیست، مثل دلالهائی که خودشان هنوز مالی را از مالک اصلی‌شان نخریده‌اند، وقتی مشتری پیدا می‌کنند، می‌آیند این مال را قبل از آن که بخرند می‌فروشند. روایت این است: «**عَلِی بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيرٍ عَنْ يحْيی بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الحَجّاج قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ(ع) الرَّجُلُ يجِیءُ فَيقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ وَ أُرْبِحَکَ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ أَ لَيسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَکَ قُلْتُ بَلَی قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يحَرِّمُ الْكَلَام**»؛ یحیی ین حجاج کرخی؛ امامی و ثقه است. خالد بن حجّاج؛ در بعضی از نسخ دارد «الخالد بن الحجاج»، که آن هم خالد بن حجاج کرخی است که ثقه است. اما بعضی از نسخ دارد «**خالد بن نَجيح**»، و این علتش این است که نسخ کافی مختلف است. این کتاب کافی در بعضی از نسخ دارد «خالد بن حجاج» و در بعضی از نسخ دارد «خالد بن نجیح»، خالد بن نجیح؛ مجهول الحال است و در کتب رجالی اسمی از او نیست، اما خالد بن حجاج ثقه است و توثیق هم شده است. بنابراین؛ آنچه که در حاشیه مصباح الفقاهه آمده که فرموده‌اند چه خالد بن حجاج باشد و چه خالد بن نجیح، هردو مجهول هستند و روایت اعتبار ندارد، این حرف درستی نیست. در تهذیب شیخ(ره) که روایت را نقل می‌کند، خالد بن حجاج آورده است.

باز در وافی مرحوم فیض(ره) که از کافی هم نقل کرده است، معلوم می‌شود آن نسخه که در نزد فیض(ره) صاحب وافی بوده، خالد بن نحیج است. علی أیّ حال، روایت معتبر است. خالد بن حجاج به امام صادق(ع) عرض کرد کسی پیش من می‌آید، بمن می‌گوید برو فلان لباس و فلان خانه را برای من بخر، این مقدار هم به تو سود می‌دهم. یعنی برو از صاحبش برای من بخر، مثلا ده تومان به تو سود می‌دهم، هزار تومان به تو سود می‌دهم. حضرت(ع) فرمود آیا اینطور نیست که وقتی تو رفتی از او خریدی، اگر این بخواهد از تو می‌گیرد و نخواهد نمی‌گیرد! عرض کردم بله. «**قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يحَرِّمُ الْكَلَام**»؛ امام(ع) فرمود اگر اینطور است، درست است و اشکالی ندارد، إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام. مرحوم شیخ(ره) در مکاسب می‌فرماید گاهی فقها به این روایت استدلال می‌کنند بر اینکه أصلا معاطات، مفید اباحه تصرف هم نیست. برای اینکه وقتی کلام محلّل است و کلام محرّم است، و در معاطات کلام وجود ندارد، پس حلّیّتی محقّق نمی‌شود، حتّی حلیت تصرف. یعنی به این روایت بر عدم اباحه تصرف در معاطات استدلال کرده‌اند. برخی دیگر از فقها مثل صاحب ریاض(ره) به این روایت بر عدم لزوم استدلال کرده‌اند. گفته است از باب اینکه بین این روایت و روایاتی که دلالت بر صحت معاطات دارد جمع کنیم، باید بگوییم کلامی در این روایت دلالت بر این دارد که اگر بخواهد یک معامله لازم باشد، نیاز به لفظ دارد ـ مطلق لفظ، الان در مقام این نیستیم که بگوییم یک لفظ خاص معینی باید باشد، باید برای تحقق لزوم در معاطات، مطلق لفظ در کار باشد ـ.

فرمایش شیخ انصاری(ره) در مورد روایت

در بحث امروز، می‌خواهیم کلام شیخ(ره) در مکاسب را بررسی کنیم، که شیخ انصاری(اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف) با این جمله چطور برخورد کرده‌اند و نظر شریف ایشان چیست؟ بعد کلمات دیگران را هم حول کلام شیخ(ره) عنوان می‌کنیم. مرحوم شیخ(ره) می‌فرماید ما اول باید این فقره آخر «**إِنَّمَا يحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يحَرِّمُ الْكَلَام**» را جداگانه معنا کنیم. یعنی فعلا کاری به صدر روایت نداریم. صدر روایت که در مورد این است که مردی به دلالی می‌گوید برو برای من لباسی را بخر من به تو این قدر سود می‌دهم. فعلا به این کاری نداریم. احتمالات قسمت أخیر روایت را بررسی می‌کنیم. بعد ببینیم کدامیک از این احتمالات با صدر روایت تناسب دارد و کدام تناسب ندارد.

احتمالات در روایت

می‌فرمایند در این قسمت أخیر روایت، چهار احتمال وجود دارد. بعد از ذکر این چهار احتمال، می‌فرمایند از میان این چهار احتمال احتمال سوم و چهارم تعیّن دارد که باز در میان احتمال سوم و چهارم، احتمال سوم را ترجیح می‌دهند. بعد از اینکه این چهار احتمال را ذکر می‌کنند، احتمال پنجمی را ذکر می‌کنند و در آن احتمال پنجم اشکال می‌کنند. بعد در آن اشکال هم یک تأملی می‌کنند و در آخر می‌فرماید «**و کیف کان فلا تخلو الروایة عن إشعار أو ظهور**»؛ روایت اشعار یا ظهور دارد در اینکه در معاملات، «لفظ» معتبر است، اگر لفظ نباشد، یا معامله صحیح نیست و یا لازم نیست. در نتیجه در آخر إشعار یا ظهور روایت را می‌پذیرند. اما آن چهار احتمال از این قرار است؛

احتمال اول

احتمال اول این است که بگوییم معنای «**إِنَّمَا يحَلِّلُ الْكَلَامُ وَ يحَرِّمُ الْكَلَام**» این است که آنچه که دالّ بر تحلیل است، لفظ است و آنچه که دال بر تحریم است، لفظ است. یعنی چه؟ یعنی اگر کسی قصد تحلیل یا قصد تحریم کرد، مجرد قصد فایده‌ای ندارد، و همچنین اگر برای کسی قصد مع الفعل محقق شد، یعنی قصد کرد و به دنبال قصدش، یک فعلی هم انجام داد، باز فایده ندارد. می‌گوییم آنچه معتبر است، «لفظ» است. مثلاً اگر صیغه نکاح آورده شد، این زن بر این مرد حلال می‌شود و این مرد هم بر این زن حلال می‌شود، حلّیت می‌آید. اگر صیغه طلاق آورده شد، این زن بر این مرد حرام می‌شود. اگر صیغه بیع آورده شد، این مال بر مشتری حلال است و اگر آورده نشده، حرام است. بگوییم خود «لفظ»، دلالت بر تحلیل یک شیئی دارد، یعنی یک شیء که قبل از اینکه ما نطق کنیم حرام بوده، با تلفظ، حلال می‌شود، قبل از آنکه ما نطق کنیم حلال بوده، با تلفظ حرام می‌شود. «**إنما یحلّل الکلام**»؛ کلام، حلال می‌کند، صیغه نکاح، حلال می‌کند. «**یحرم الکلام**»؛ کلام، حرام می‌کند.

نقد احتمال اول

مرحوم شیخ(ره) می‌فرماید این احتمال، دو اشکال مهم دارد. اشکال اول؛ این احتمال، مستلزم تخصیص اکثر است. برای اینکه ما در شریعت مواردی داریم که حلیت یا حرمت محقق می‌شود، بدون اینکه لفظی در کار باشد. در مثل حیازت و مباحات، اگر شما مال مباحی را حیازت کردید، ماهی را از دریا گرفتید، لفظی وجود ندارد، اما این ماهی برای شما حلال است. یا در مثل هدیه و مواریث، یا در مثل «**انقلاب الخمر خلاً**»، اگر یک شرابی تبدیل به سرکه شد، حلال است، اگر یک سرکه‌ای تبدیل به شراب شد حرام است، هیچ لفظی هم در بین نیست. بالاخره ما در شریعت مواردی داریم که حلیت و حرمت می‌آید و لفظی هم

دخالت ندارد. اگر مردی زنی گرفت و با او وطی کرد، دختر آن زن بر این مرد حرام ابدی می‌شود، هیچ نطقی هم بین این مرد و بین آن دختر وجود ندارد. یا در باب حیوان نجاست‌خوار (جلّال) نیز در حرمتش لفظ دخالتی ندارد. پس ما در شریعت موارد زیادی داریم، که حلّیت و حرمت، بوسیله یک عمل و فعلی واقع می‌شود، بدون اینکه لفظ دخالت داشته باشد.

پس اگر بخواهیم بگوییم تحلیل و تحریم، منحصر به لفظ است، این مستلزم تخصیص أکثر است. اشکال دوم؛ فرموده‌اند اگر این معنا را برای ذیل روایت بیان کردیم، ارتباطی با حکم مذکور در روایت ندارد. امام(ع) می‌خواهد به دلال بفرماید تو قبل از اینکه بروی مال را از مالک اصلی‌اش بخری، بین خود و بین مشتری دوم بیع را قطعی نکن. بحث این است که بین خود و بین آن مشتری دوم بیع را تمام نکن. حال اگر شما این روایت را اینگونه معنا کردید، چه ارتباطی با این حکم مذکور در این روایت دارد؟! یعنی در این حکم مذکور در روایت، نطق و لفظ نقشی ندارد، فقط امام(ع) می‌فرماید حواست باشد قبل از اینکه بروی برای خودت بخری و خودت مالک شوی، بین خودت و آن مشتری دوم، معامله را قطعی نکن.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که بگوییم وقتی کلام را نسبت به یک مضمون واحدمی‌سنجیم؛ بعضی از کلامها موجب تحقق آن مضمون واحد هستند، بعضی از کلامها موجب تحقق آن مضمون واحد نیستند. تعبیر شیخ(ره) این است که مراد از کلام؛ «**اللفظ مع مضمونه**» است، یعنی لفظ را با معنایش نگاه کنیم، «**کما فی قولک هذا الکلام صحیح او فاسد**»؛ جایی که می‌گویید این کلام صحیح است و آن کلام فاسد است، آنجا با توجه به مضمونش می‌گوییم، در اینجا هم بگوییم «**إنما یحلل الکلام**»؛ یعنی کلام با مضمونی که دارد. مرحوم شیخ(ره) به عنوان مثال می‌فرماید اگر زنی بخواهد برای مردی عقد موقت شود، بگوید «**سَلَّطتُک علی بُضعی**»، یا بگوید «**مَلّکتُکَ بضعی**» فایده‌ای ندارد. باید بگوید «**متعتک نفسی بکذا**». یعنی یک مضمون واحد است، مضمون عقد موقت است، این مضمون واحد با «**سلّطتُک علی بضعی**» محقق نمی‌شود، اما با «**متّعتُک نفسی**» محقق می‌شود. در روایات مزارعه هم دو سه روایت داریم که آنجا هم «**إنما یحرم الکلام**» دارد، اما «**انما یحلل الکلام**» ندارد. مراد از «**إنما یحرم الکلام**» یعنی آن مضمونی که شما از کلام می‌خواهید، اگر آن لفظ صلاحیت برای آن مضمون داشته باشد، باید آورده شود. پس معنای دوم این است که در یک مورد واحد، یک لفظ، دالّ بر آن مورد هست، اما لفظ دیگر دال بر آن مورد نیست. با یک لفظ، تحلیل می‌آید، اما با یک لفظ دیگر تحلیل نمی‌آید.

نقد احتمال دوم اشکال این معنای دوم این است که این معنا با ظاهر روایت سازگاری ندارد. ظاهر روایت این است که اینطور نیست که بگوییم آنچه را این دلال می‌خواهد انجام دهد، اگر با یک کلام بگوید درست است، اگر با یک کلام دیگر بگوید درست نیست. مورد روایت اینجاست که دلال حق ندارد قبل از اینکه مالک این مال شود، معامله‌اش را با مشتری دوم تمام کند. مورد روایت این است. این معنای دوم با مورد روایت سازگاری ندارد.

احتمال سوم

احتمال سوم این است که در «**انما یحلل الکلام و یحرم الکلام**»؛ این دو «کلام» به اعتبار وجود و عدم هستند. تا حالا در احتمال اول و دوم می‌گفتیم دو «کلام» داریم، منتها در احتمال اول، دو کلام، دو مضمون داشت، مضمون یکی نکاح بود و مضمون یکی طلاق، نکاح، محلل و طلاق، محرم است. در احتمال دوم هم دو «کلام» است، اما یک مضمون دارد، با یک مضمونش محلل است و با یک مضمونش محرم است. یعنی با یک لفظش، محلل است و با یک لفظش، محرم است.

اما در احتمال سوم می‌گوییم «**وجوده محلّلًا و عدمه محرّماً، أو بالعکس، أو باعتبار محلِّه و غیر محلِّه، فیُحِلّ فی محلِّه و یُحرِّم**

فی غیره»؛ یعنی این دو کلام، به اعتبار وجود و عدم است. می‌گوییم تو اگر قبل از اینکه این مال را برای خودت بخری، معامله را در این زمان با مشتری دوم تمام کنی، «**یحرّم**»، اما اگر این حرف را نزنی، «**یحلل**». این همان است که در روایات دیگر هم داشتیم «**لا تواجبه البیع قبل أن تستوجبها أو تشتریها**»؛ این هم مضمونش همین است، می‌فرماید اگر قبلا یک حرفی بزنید که تمام شده باشد، این محرّم است، اگر این نباشد، محلّل است، به اعتبار وجود و عدم. تعبیر شیخ(ره) این است «**أنّ الکلام الدالّ علی الالتزام بالبیع لا یحرِّم هذه المعاملة إلّا وجوده قبل شراء العین التی یریدها الرجل؛ لأنّه بیع ما لیس عنده، و لا یحلِّل إلّا عدمه؛ إذ مع عدم الکلام الموجب لالتزام البیع لم یحصل إلّا التواعد بالمبایعة، و هو غیر مؤثّر**»؛

آنچه این معامله را حرام می‌کند، وجود کلامی است که دالّ بر التزام به بیع است، که آن کلام، قبل از خریدن عینی باشد که آن مشتری دوم اراده کرده است. «**لانه بیع ما لیس عندک و لا یحلل الا عدمه**». چرا عدم این کلام، محلل است؟ زیرا وقتی کلامی که موجب التزام به بیع است، نباشد، فقط مجرد وعده در مبایعه است، که تأثیری ندارد. بعد می‌فرماید «**فحاصل الروایة: أنّ سبب التحلیل و التحریم فی هذه المعاملة منحصر فی الکلام عدماً و وجودا**»؛ سبب تحلیل و تحریم، وجوداً و عدماً، منحصر در کلام است، یعنی کلام باشد محرّم است، کلام نباشد، محلّل است.

احتمال چهارم

وجه چهارم فرموده‌اند مراد از کلام محلّل؛ خصوص مقاوله و مواعده است، و مراد از کلام محرم؛ ایجاب بیع و ایقاع بیع است. آنچه که محلل است، مقاوله است، با هم گفتگو کنند، وعده بگذارند، قیمت مبیع را معین کنند، زمان تحویل مبیع را معین کنند، اینها مقاوله است. اما ایجاب بیع، عنوان محرّم را دارد.

احتمال پنجم

مرحوم شیخ(ره) می‌فرماید ما در میان این احتمالات چهارگانه، یا باید معنای سوم را بپذیریم یا معنای چهارم را. بعد از اینکه این چهار احتمال را بررسی می‌کنند، می‌فرماید بالاخره ما مجموع روایت را که نگاه می‌کنیم، مراد از کلام؛ «ایجاب البیع» است. آن وقت بگوییم روایت، محلل و محرم را در «ایجاب لفظی بیع» منحصر کرده است. وقتی در «ایجاب بیع» منحصر می‌کند، معنایش این است که باید حتما «لفظ» در کار باشد. یعنی اگر «لفظ» نباشد، محلل و محرم در کار نیست. این وجه پنجم است، که وجه پنجم با در نظر گرفتن مجموع روایت است. این چهار احتمال، اول، دوم، سوم و چهارم، فقط استفاده از خود این فقره اخیر روایت است. اما این احتمال پنجم، مستفاد از مجموع روایت است. در احتمال پنجم می‌گوییم امام(ع) فرموده «**انما یحلل الکلام**»؛ کلام یعنی همان «ایجاب بیع» «**و یحرم الکلام**»؛ باز کلام یعنی «ایجاب البیع». یعنی آنچه که محلل و محرم در آن منحصر است، «لفظ» و «کلام» است. پس از روایت ما استفاده می‌کنیم که محلل و محرم، منحصر به کلام است.

نقد احتمال پنجم

باز از این و جه پنجم هم بر می‌گردند می‌فرمایند که أصلا در مورد روایت، شاید معاطات امکان نداشته باشد. برای اینکه فرض این است که مبیع، مال شخص دیگری است. این شخص می‌گوید من رفتم به دلال گفتم تو برو آن لباس را برای من بخر، من این قدر به تو سود می‌دهم. پس معلوم می‌شود نسبت به این مبیع، معاطات ممکن نبوده، اگر ممکن نبوده که وجهی ندارد که امام(ع) بفرماید معاطاتی انجام بده. پس چون در مورد سؤال، معاطات ممکن نبوده، لذا امام(ع) فرموده «**انما یحلل الکلام و**

یحرم الکلام».

مراد از «فتأمّل»

بعد مرحوم شیخ(ره) یک «**فتأمّل**» دارند. یک احتمالش این است که امام(ع) در مقام بیان ضابطه کلی است، کاری به مورد این روایت ندارد، که آیا اینجا معاطات امکان دارد یا نه؟وجه دوم این است که چرا در مورد روایت معاطات امکان ندارد؟ این شخص آمده به دلال می‌گوید «**اشتر هذا الثوب**»، این ظهور در این دارد که ثوب در نزد دلال هست. پس معاطات بین دلال و مشتری دوم امکان دارد. بعد در آخر می‌فرمایند «فکیف کان»؛ هرطوری می‌خواهد باشد، این وجه پنجم درست باشد یا درست نباشد، این روایت خالی از إشعار یا ظهور در اعتبار کلام و اعتبار لفظ در صحت معامله یا لزوم در معامله نیست.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.